



۳

«شهید سید مصطفی خمینی و گروههای سیاسی مبارز»
در گفت و شنود شاهد یاران با
جلال الدین فارسی

او تا سرحد شهادت برای براندازی رژیم طاغوت تلاش می کرد...

● درآمد

«جلال الدین فارسی معمولاً در گفت و گوهای تاریخی، اطلاعات خود را با احتیاط و دقت خاصی آشکار می کند. عمده مصاحبه های او حدفیات فراوان دارند که البته قبل از هر کس، خود او دستور انجام آنها را می دهد. این گفت و گو نیز از این ویژگیها خالی نبود، زیرا تا یک ربع اول او پاسخ سئوالات مرا بسیار تلگرافی و مبهم می داد و پس از بالاگرفتن بحث بود که به ناگه بر برخی از خاطرات خویش را بیان کرد. آنچه او در باب اندیشه و منش مبارزاتی شهید آیت الله مصطفی خمینی بیان کرد، قطعاً برای بسیاری تازگی دارد و نمایانگر جنبه های پنهانی از نگاه او به مقوله به مصاف با رژیم طاغوت و شیوه های به کار گرفته شده توسط وی و سایر مبارزان است.»

چطور مذاکرات شما پس از سبزی شدن سه دهه، هنوز غیر قابل انتشار هستند و آیا می توانید برای اطلاع خوانندگان ما حداقل به بخشی از آنها اشاره کنید؟

البته من به شکلی تلویحی در کتاب «زوایای تاریک» بدون نام بردن از مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) نکاتی را ذکر کرده ام، اما همان طور که گفتم اینها را به دلیل حفظ نهضت حضرت امام (ره)، هنوز غیرقابل انتشار می دانم، اما در مقابل اصرار شما به دو نکته اشاره می کنم، یکی از کارهایی که پیگیری اصرار ایشان را به عین مشاهده می کردم، ایجاد شبکه ای نفوذی در ارتش شاه بود. البته ایشان ظاهر افسرانی را در ارتش شناسایی کرده بود و حتی شنیدم که یکی از این افسران از خویشاوندان دور امام (ره) بود. فکر می کنم ساواک در آن مقطع، بخشی از این شبکه را شناسایی و قلع و قمع کرد، چون ظاهراً تا حدی این مسئله لو رفته بود. ایشان برای ارتباط با این شبکه نفوذی که تا حدی سامان پیدا کرده بود، عده ای از طلبه ها را که از مرز در رفت و آمد بودند، از نظر فکری و شاید تا حدودی از نظر تدارکاتی تجهیز می کرد که از مرز عبور و رفتارهای آینده این شبکه را برای عواملی که در ایران بودند، توجیه کنند.

این ظاهراً در مقطعی بود که روابط ایران و عراق رو به وخامت گذاشته بود و حزب بعث دست مبارزین ایرانی را در آن کشور تا حدی باز گذاشته بود.

بله، این مربوط به همان مقطع بود. نکته مهم دیگری که در مورد فعالیت های مخفی حاج آقا مصطفی (ره) می خواستم بگویم، همین است. ایشان به من گفتند علت علاقه شما برای پیگیری جنبش اسلامی لبنان یا سوریه چیست و چرا به جنبش الفتح ملحق می شوید؟ شما به آنها نیاز ندارید و در اینجا حاکمیت آمادگی دارد که امکاناتی را در اختیارمان بگذارد و می توانید از این امکانات استفاده کنید و ضرورتی ندارد که به آن شبکه وصل شوید و این فعالیتها را در آنجا انجام دهید. این دیدگاه حاج آقا مصطفی (ره) توصیه ای بود که به من داشت. البته من از جهات امنیتی عمل به این توصیه را به صلاح ندیدم و نپذیرفتم و حتی کمی هم احساس نگرانی کردم که اگر این ایده در آنجا جامه عمل بپوشد، از جهاتی به نهضت لطمه بزند و به ایشان گفتیم که اگر یک نفر از افرادی که از امکانات اینجا استفاده می کنند، دستگیر شوند و ساواک او را به تلویزیون ببرد، آبروی جنبش اسلامی خواهد رفت، اما به هر حال ایشان این مسئله را مذموم نمی دانست و فکر می کرد اگر ما از این امکاناتی که در آنجا فراهم شده بود، استفاده نکنیم، به نفع ما خواهد بود، ضمن این که کسانی که قرار بود از این امکانات استفاده کنند، باید از سوی چه رده های شناخته شده ضد رژیم، مثل حاج آقا مصطفی (ره) معرفی نامه ای می بردند که اثبات کنند آنها ساواکی نیستند، چون همکار بختیار در آن ایام در کسوت یک مبارز فراری آمد و بختیار را کشت. من در همان ایام، همسر فرزندان بختیار را در عراق دیدم. هنگامی که من وارد عراق شدم، یکی دو روز از قتل بختیار به دست عوامل ساواک گذاشته بود و خانواده وی مایل بودند با من گفت و گو کنند که من نپذیرفتم.

ظاهراً در مورد برخی از دیدگاههای حاج آقا مصطفی (ره) با

اخیراً برخی مدعی شده اند که مرحوم شهید حاج آقا مصطفی خمینی اهل مواجهه شدید و براندازانه با رژیم شاه نبود و در مقطعی حتی آرامش امام (ره) و مبارزات را به صلاح می دید. شما به عنوان فردی که در مقطع مبارزه در نجف با ایشان دیدارها و حتی مذاکرات نسبتاً محرمانه ای داشتید، این انگاره را تا چه میزان صحیح می بینید؟

این ذهنیت صددرصد نادرست است و احتمالاً گوینده آن اطلاعات کافی و دقیقی ندارد. برای پاسخگویی به این شبهه من به صلاح می بینم خاطرات خود را با حاج آقا مصطفی (ره) از لحظه آشنایی تا تعاملاتی که در جریان مبارزه با ایشان داشتم، نقل کنم. وقتی که امام (ره) پس از اولین دستگیری و سبزی کردن مدتی در حبس و حصر در تهران به قم برگشتند، دوستان ما در هیئتهای مؤتلفه اسلامی، به ویژه شهید حاج صادق امامی و شهید صادق اسلامی پیشنهاد کردند به دیدار آقا برویم و از آخرین دیدگاههایشان که طبعاً در حصر خودمان را برای پیشبرد نهضت با ایشان در میان بگذاریم، لذت ببریم. منزل حضرت امام (ره) رفتیم و من در آنجا برای نخستین بار حاج آقا مصطفی (ره) را دیدم. البته صحبتی نکردیم، اما دقت و مساعدت ایشان برای پیشبرد نهضت و اداره صحیح رابطه گروه های سیاسی با حضرت امام (ره) کاملاً مشهود بود. البته ایشان به عنوان یک فرد موظف، دخالت واضح و محسوس در این امر نداشت، اما نشان می داد که کاملاً با بنیاد و اندیشه های پدر همراه و هماهنگ بود. این ذهنیت در من وجود داشت تا سال ۴۴ که از ایران خارج شدم. در مرداد ۴۹ به لبنان رفتم و از سفارت عراق در بیروت، ویزای آن کشور را گرفتم و سپس به نجف مشرف شدم و در آنجا از نزدیک با حاج آقا مصطفی (ره) آشنا شدم و مذاکراتی انجام دادیم. البته ایشان تا حدی در جریان فعالیت های فرهنگی و سیاسی من بودند و از طریق آثاری که از من منتشر شده بودند و نیز از طریق فعالیت هایی که در داخل ایران داشتم، مرا می شناختند. ایشان منزل محقری داشتند و در طبقه پایین آن در قسمت راست، اتاق کوچکی بود که من حدود ده دوازده باری به شکل محرمانه با ایشان مذاکراتی را در مورد پیشبرد مبارزات در خارج از کشور، به ویژه در میان جمعی که در سوریه و لبنان بودند و نیز راهها و اشکال مطرح ساختن نام و مرجعیت حضرت امام (ره)، مخصوصاً در لبنان، مذاکراتی را داشتم. من در آنجا متوجه شدم که ایشان افکار بسیار تند و قاطعی در مواجهه و مبارزه با رژیم شاه دارند و حتی می توان گفت واقعاً خودشان را به آب و آتش می زنند و از کوچک ترین امکان هم برای مبارزه با شاه استفاده می کردند و حتی حاضر بودند این اقدام به قیمت جانشان تمام شود، اما مبارزه پیش برود، شاید کسانی که این شبهه را مطرح می کنند، چندان مورد علاقه با اعتماد حاج آقا مصطفی (ره) نبوده اند و که ایشان مکنونات قلبی خود را با آنها در میان بگذارند. اما در چند موردی که مذاکرات مفصل و مهمی داشتیم و البته محرمانه و غیرقابل انتشار هستند، نشان می داد که ایشان به شدت در مسیر براندازی و شدیدترین برخوردها با رژیم شاه است و در این راه ملاحظه هیچ چیز و هیچ کس را ندارند.



ایجاد مشکل شود و روی همین اصل به حاج آقا مصطفی (ره) این نکته را گفتیم. **فعالیت‌های مبارزاتی حاج آقا مصطفی (ره) در نجف تا چه حد آشکار شده بود و آیا شما آثار و عوارضی را در حوزه نجف دیدید که نشان دهد برخی از طلاب از فعالیت‌های ایشان مطلع هستند؟**

البته حاج آقا مصطفی در این مورد رعایت اصول ایمنی را می‌کرد و با هر کسی هر حرفی را نمی‌زد، با این همه، گرایش‌های مبارزاتی ایشان کاملاً مشخص شده بود، شاهد آن هم شایعات عجیب و غریبی بود که مخالفین او در نجف علیه وی می‌ساختند و هدف آنها هم در مجموع کوبیدن شخصیت امام (ره) بود و گاهی اوقات هم با ظاهر مشفقانه نزد امام (ره) می‌آمدند و این شایعات را مطرح می‌کردند و حضرت امام (ره) روی علاقه و اعتمادی که به حاج آقا مصطفی (ره) داشت به حرف افراد ترتیب اثر نمی‌داد.

حتی یک‌بار شنیدیم که امام (ره) به بعضی از این شایعه‌پردازان گفته بودند بگویید که حتی مصطفی آدم کشته است. یعنی شما به قدری آدم‌های بی‌ملاحظه و وقیحی هستید که از دادن چنین نسبت‌هایی به او هم ابا ندارید و برای ما هم مهم نیست که شما دامنه افترااتان را تا این حد گسترش بدهید. البته پشت صحنه این شایعات افرادی بودند که با

ملاقات داشتند. من برخلاف دفعات قبل در آن جلسه دیدم که ایشان خیلی لاغر شده‌اند. گفتم، «ماشاءالله لاغر شده‌اید!» ایشان خندید و گفت، «چه ماشاءالله هم می‌گوید!» گفتم، «به هر حال کسی با خصوصیت جسمی شما اگر لاغر شود، ماشاءالله هم دارد و برای سلامتیتان مهم است.» البته من شنیدم که ایشان به سرعت وزن کم کرده و این کار می‌تواند عوارضی هم داشته باشد و گاهی هم منجر به سکنه می‌شود. البته این اطلاعات ظاهری است، با این همه من چندین بار به این انگاره اعتقاد ندارم که ایشان به مرگ طبیعی از دنیا رفته باشد و شنیدن خبر فوت ایشان برای من بسیار تعجب‌آور بود، چون ایشان عازم حج عمره بودند و سر راه در سوریه، سری به ما زدند و دو سه ماه از این جریان نگذشته بود که خبر شهادت او را برانگیزد و او را از اوان من واقعاً حیرت کردم، چون شرایط جسمی و نشاطی که ایشان داشت، با آن بدله‌گویی‌های همیشگی و محافل دوستانه‌ای که از اوان نوجوانی به آنها عادت داشت، همچنان برقرار بود و احتمال حادثه‌ای هم نمی‌رفت. یک جریانی در لحظه خداحافظی ایشان پیش آمد که از خاطرات جالب من است و روح مرا نوازش می‌دهد. ایشان وقتی از من خداحافظی کرد و رفت، دیدم مجدداً در می‌زنند، در را باز کردم و او داخل آمد و روی محبت و علاقه‌ای که داشت و می‌دید که من در لبنان برای زنده بودن نام امام (ره) تلاش می‌کنم، دست در جیبش کرد و تمام پولهای جیبش و حتی پول خرده‌هایش را به من داد. من به ایشان گفتم من پول دارم و حتی دسته‌های دلار و پوندر را هم نشانش دادم و گفتم برای مبارزه نیازی به پول ندارم و کمکهای مالی کافی از ایران می‌رسد و ما مصرف می‌کنیم و به شوخی گفتم که نیازی به پول خرده‌های شما نیست، ولی ایشان اصرار کرد که قابل شما را ندارد و محبتش را به من نشان داد و خداحافظی گرمی کرد که خاطره شیرین آن برای همیشه در ذهن من زنده مانده است.

از ویژگی‌های اخلاقی ایشان چه نکاتی را به یاد دارید؟ در مورد اخلاقیات ایشان باید بگویم که چندان بر اساس عرف و مناسک روحانیون حوزه‌ها رفتار نمی‌کرد. بسیار بی‌تکلف بود. ذره‌ای ظاهر نداشت و با وجود مقام شاخص علمی و فرزند امام (ره) بودن، بسیار با دوستانش بی‌تکلف و مهربان و صمیمی رفتار می‌کرد، مثلاً چندبار اتفاق افتاد که وقتی به دمشق می‌آمد، کنار رودخانه می‌رفتم و کبابی می‌گرفتم و با دوستان می‌خوردم و اصالت رفتار خود را در زمانی که به مقامات بالای علمی و حوزوی رسیده بود، حفظ کرده بود. به مفهوم کامل کلمه به مال دنیا بی‌اعتنا بود و خانه محقری داشت که اصلاً نمی‌شد احتمال داد که ایشان سرسوزنی از وجوهات شرعی را برای بهبود زندگی خودش استفاده کند. زندگی بسیار محقر و در سطح پایین‌ترین طبقه ما داشت. خدایش رحمت کند.

رژیم شاه و دربار، روابط صمیمانه‌ای داشتند و عملاً عامل دربار در حوزه علمیه نجف محسوب می‌شدند. این افراد بعضی‌بارشان کاملاً شناخته شده‌اند و تا همین چند سال پیش هم زنده بودند، من به خوبی کانون‌هایی را که علیه حاج آقا مصطفی (ره) در نجف شایعه‌سازی می‌کردند، می‌شناختم. بعضی از آنها حتی وجهات علمی و حوزوی برای خودشان دست و پا کرده بودند و ساواک طبیعتاً می‌دید که اگر از طریق این افراد وارد شود، بهتر می‌تواند به امام (ره) و جریان نهضت در نجف لطمه‌ریند.

از مسافرت‌های ایشان به لبنان و سوریه چه خاطراتی دارید؟ مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) چند سفری به سوریه و لبنان داشتند و اکثر آن‌ها در راه حج عمره سری به ما می‌زدند و اقامت کوتاهی داشتند. در دو سه سفر به اتفاق اسید محمد موسوی بجنوردی که در ابتدای انقلاب عضو شورایی قضائی بودند به منزل ما در دمشق آمدند. آخرین باری هم که آمدند، مرحوم حاج احمد آقا آقایی بجنوردی همراشان بودند و ناهار را پیش ما بودند. ایشان در مورد روحانیون و جریاناتی که در لبنان بودند، از نقطه نظر علاقه به امام (ره) بسیار حساس بود و فعل و انفعالات و اخبار مذهبی و سیاسی لبنان را با محوریت حفظ نام و جایگاه امام (ره) با علاقه و دقت دنبال می‌کرد و کانون‌های مختلفی هم برای خبرگیری داشت که البته عمده آن من بودم، چون شاید در آن مقطع، در لبنان اگر نگویم تنها فرد، جزو معدود کسانی بودم که برای مرجعیت امام (ره) تا سرحد پذیرش تمام مشکلات و افتراات فعالیت می‌کردم. ایشان هم از این قضیه اطلاع داشتند و روی همین اصل به ما لطف زیادی می‌کردند. حاج آقا مصطفی (ره) کاملاً از جریانات مطلع بودند، مخصوصاً در این آخرین سفری که به لبنان آمد، من اطلاعات بسیار دقیقی از آخرین وضعیت مرجعیت امام (ره) در لبنان و مانع تراشیهایی که برخی در مقابل مرجعیت امام (ره) می‌کنند، به ایشان دادم. در آن جلسه خیلی به نشاط و وجد آمد، از این جهت که در آن ایام غربت، امام (ره) چنین یآوری در لبنان داشت که از صمیم قلب برای بسط و گسترش و نفوذ نام ایشان تلاش می‌کرد. بعدها آقای اسید محمد بجنوردی در اوایل انقلاب در جلسه‌ای در کانون توحید، بعد از سخنرانی من گفتند، «آن اطلاعاتی که آن شب در آن جلسه به ما دادی، در دیداری که حاج آقا مصطفی (ره) با آقای صدر داشت، خیلی به کارش آمد و آنها را مطرح کرد.» حاج آقا مصطفی (ره) در دفاع از حریم مرجعیت امام (ره) خیلی با کسی تعارف نداشت و با قاطعیت و جدیت سخن خود را می‌گفت. از این مسافرت آخر ایشان چه خاطراتی دارید؟

در سفر آخر ایشان در اقامتی که در سوریه داشتند، فقط یک نهار به اتفاق مرحوم احمد آقا آقایی بجنوردی منزل ما آمدند و شب، جایی دعوت بودند. فکر می‌کنم آن شب یا شاید شب بعد از آن با آقای صدر

امام (ره) هم صحبت کرده بودید. بله، من نگرانی‌های کلی داشتم و در ضمن آن به حضرت امام (ره) عرض کردم که اگر ما بخواهیم در عراق از امکاناتی که در اختیارمان قرار می‌دهند استفاده کنیم به صلاح نهضت نیست.

آیا حضرت امام (ره) از این دیدگاه حاج آقا مصطفی (ره) مطلع بودند؟ البته من در رفتار ایشان چیزی ندیدم که مبنی بر بی‌اطلاعی یا اطلاع ایشان باشد، اما نکته مسلم این که ایشان شخصاً به هیچ وجه از امکاناتی که حزب بعث در اختیار مخالفان رژیم شاه قرار می‌داد، استفاده نکردند. البته رسالت حضرت امام (ره) و حاج آقا مصطفی (ره) متفاوت بود و ایشان در جایگاه رهبری نهضت، به صلاح نمی‌دانستند با آن شأن و مرتبتی که دارند، از این گونه امکانات استفاده کنند، ولی جایگاه حاج آقا مصطفی (ره) با ایشان متفاوت بود و ایشان در آن جایگاه می‌توانستند رفتاری متفاوت با حضرت امام (ره) داشته باشند. به هر حال من ایده‌ای را که در ذهن حاج آقا مصطفی (ره) بود به امام (ره) منتقل کردم و گفتم که این مسئله به صلاح نهضت و شخص حضرتعالی نیست. بعدها شنیدم که پس از خروج من از عراق، حاج آقا مصطفی (ره) مطلع شده بود که کسی حضرت امام (ره) را در جریان امر قرار داده و البته شکشان هم به من نبود و به قطب زاده یا آقای دعائی شک کرده بودند، چون این دو نفر هم در جریان کارهای ایشان بودند و حتی به مزاح به آقای دعائی گفته بودند که اگر در کوچه پس‌کوچه‌های شهر، بعد از دیدی چوبی به گردنت یا سرت خورد، بدان که نتیجه خبر بردت برای امام (ره) است، البته ایشان این را به مزاح برای آقای دعائی گفتند که ایشان بعدها برای من تعریف کردند. آیا بعضی‌ها هم مایل بودند که شما از امکاناتی که در عراق مهیا بود استفاده کنید؟

بله، قطعاً و روی همین اصل به حضرت امام (ره) گفتم که اگر در مورد تمایلات مبارزاتی مرحوم حاج آقا مصطفی (ره) و اطرافیان او خواستید اقدامی کنید و به آنها ترتیب اثر بدهید، لطفاً اجازه بدهید من از عراق خارج شوم، چون اگر بعضی‌ها بفهمند که من این مطالب را به شما گفته‌ام و مانع شده‌ام که به نوعی از سوی مبارزین ایرانی با شما همکاری صورت بگیرد، نمی‌گذارند از عراق خارج شوم و حتی ممکن است مشکلاتی فراتر از ممانعت از خروج بران ایجاد کنند، چون گذرنامه‌ها هم گرفته بودند و من می‌خواستم که این گذرنامه را به شکلی از سازمان امنیت نجف بگیرم و از عراق خارج شوم، البته این موفقیت را پیدا نکردم و آقای دکتر صادق تهرانی روادیدی را برای من جعل کرد و تاریخ ورود مرا به عراق جلوتر آورد، یعنی بسیار به خروج من نزدیک کرد، به این شکل که من دور زوق قبل وارد عراق شده و اقامتم ظاهرأ دو روز طول کشیده بود و بعد هم از عراق خارج شدم. البته در مرز احساس می‌کردم ممکن است مذاکرات من با حاج آقا مصطفی (ره) از طریق لورفته باشد و اینها لب مرز مرا بکشند و قبلاً هم به حاج آقا مصطفی (ره) گفته بودم که اگر چنین وضعیتی پیش آمده به شبکه مبارزاتی سوریه و لبنان اطلاع بدهید که مرا به چه شکل سر به نیست کرده‌اند و چنین نگرانی وجود داشت.

ایشان وقتی از من خداحافظی کرد و رفت، دیدم مجدداً در می‌زنند. در را باز کردم و او داخل آمد و روی محبت و علاقه‌ای که داشت و می‌دید که من در لبنان برای زنده بودن نام امام (ره) تلاش می‌کنم، دست در جیبش کرد و تمام پولهای جیبش و حتی پول خرده‌هایش را به من داد. من به ایشان گفتم من پول دارم و گفتم برای مبارزه نیازی به پول ندارم و کمکهای مالی کافی از ایران می‌رسد. ولی ایشان اصرار کرد و محبتش را به من نشان داد.

مگر در جریان مذاکرات شما با حاج آقا مصطفی (ره) کسی هم بود که تصور می‌کردید که این مذاکرات لو برودند؟ بله، در یکی دو جلسه فردی بود که در اوایل عضو تیم ترور حسنعلی منصور بود. این شخص آنجا بود که الان هم البته زنده است. او بعدها به بیروت رفت و با عامل ساواک در سفارت ایران در بیروت همکاری کرد و گذرنامه گرفت و به ایران برگشت و دیگر هم در جایی ظاهر نشد و الان هم هیمنطور است. احساس می‌کردم که شاید حزب بعث از طریق این فرد اطلاعاتی از مذاکرات ما پیدا کرده باشد و به این ترتیب